

ادبیات همیشه چیزهای غافل‌گیرکننده‌ای دارد

گفت‌وگو با سمیه کاظمی حسنونند به مناسبت انتشار رمان تازه‌اش

الهه عابد
روزنامه‌نگار

سمیه کاظمی حسنونند، متولد دهه ۶۰، کارشناسی ارشد مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی دارد. او نوشتن داستان را در دهه نود شروع کرد. اولین مجموعه داستانش «یاس‌های امین‌الدوله» را در سال ۹۷ منتشر کرد که بعد از مدتی به چاپ دوم رسید. دومین مجموعه داستانش «کاپیتان و دوشنبه» نام داشت که در سال ۹۹ منتشر شد و در سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ هم یک رمان و یک مجموعه داستان با عنوان «جان‌های شعله‌ور» و «یک اسب در کوله‌پشتی من» گریه می‌کند» توسط نشر روزگار منتشر کرد. کتاب بعدی او رمانی با عنوان «اسرافیل و درخت سدر» است که نشر نیماژ منتشر می‌کند. آنچه می‌خوانید گفت‌وگو با این نویسنده درباره آخرین اثر منتشرشده‌اش است.

آن‌سوی دیوار فرار کرده است: آدم‌هایی که خیلی هم ادعای عقل و کمال و منطق دارند.

رمان آدم را یاد فیلم و رمان «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» می‌اندازد. رمان و فیلمی که هر دو از شاهکارهای ادبیات و سینما هستند. چه آثاری، داخلی یا خارجی، در طول نوشتن‌تان به شما کمک کرد یا همراهتان بود؟ به ویژه طی چند سال اخیر، نوشتن رمان از دیوانه‌ها یا آسایشگاه‌ها باب شده، و چندین رمان طی چند سال اخیر در این فضا منتشر شده است.

قطعا هیچ متن مستقلی در دنیا وجود ندارد. من رمان «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» را خیلی دوست داشتم. منتها یک فرق اساسی بین رمان من و رمان کن کیسی وجود دارد و آن این است که در رمان کیسی، شخصیت‌های اصلی با یک سیستم مخوف داخلی سروکار دارند. سیستمی که خیلی بی‌رحم است و اجازه هیچ تغییری را به شخصیت‌ها نمی‌دهد. کاراکترها می‌خواهند از این محیط مخوف درون سیستم آسایشگاه، به بیرون فرار کنند اما در رمان من، شخصیت‌ها از اجتماع بیرون از آسایشگاه به درون آسایشگاه فرار کرده‌اند. اجتماعی که به شدت دچار ابتذال اخلاقی شده. جامعه‌ای که همه چیزش در حال فروپاشیدن است. بیشتر از رمان‌ها و فیلم‌هایی که در محیط آسایشگاه می‌گذرد، تحقیق کتاب‌خانه‌ای و مصاحبه با دانشجویان پزشکی داشته‌ام که در این محیط‌ها کار می‌کنند و این خیلی به من کمک کرد برای پرداخت فضا، محیط و شخصیت‌ها. کدام شخصیت‌ها را در این رمان، بیشتر از بقیه دوست دارید؟

من شخصیت یعقوب را دوست دارم. هر چند بقیه شخصیت‌ها هم هر کدام جذابیت‌های خاص خودشان را دارند. شخصیت دکتر و یاسمن را هم دوست دارم. یاسمن یک زن واقعی است که

ایده آن را از اطرافم گرفته‌ام. من، مدتی اهواز زندگی می‌کردم. گاهی خودم دخترم را به مدرسه می‌بردم تا پیاده‌روی کنم. من، از دیدن خانه‌ها، آدم‌ها و... لذت می‌برم. در اطراف خانه ما، یک آسایشگاه بود که چون حیاط کوچکی داشت، ساکنان آن را به پیاده‌روی می‌آوردند تا آفتاب بگیرند. من همیشه راس ساعت دوازده تا دوازده و نیم از آنجا رد می‌شدم. دیدن آنها به من حس عجیبی می‌داد. نوعی دوست داشتن، علاقه، پاک‌ی و معصومیت در آنها بود که من را به خودش جذب می‌کرد. برای همین هم تصمیم گرفتم برایشان داستان یا رمانی بنویسم و کم‌کم ایده نوشتن این رمان به ذهنم رسید. اصلا اسم رمان به همین برمی‌گردد، جان‌هایی که برای بقیه آزار و اذیتی ندارند اما مورد رنج و آزار قرار می‌گیرند. «جان‌های شعله‌ور» ای که رنج می‌کشند.

شخصیت اصلی در رمان «جان‌های شعله‌ور»، چه ویژگی‌هایی دارد؟ چه چیزی باعث تمایز او از بقیه می‌شود؟

یعقوب، یک دیوانه‌نما است. خودش را به دیوانگی زده، چون دنیای بیرون از آسایشگاه روانی، برایش چیزی جز آزار، تمسخر و رنج نداشته است. جاهایی در رمان اشاره می‌شود که بچه‌ها، دنبالش می‌افتادند و با هم می‌گفتند یعقوب خله! یعقوب خله! مغازه‌دارها می‌ایستند و هرهر می‌خندند. بچه‌ها با سنگ به پیشانی‌اش می‌زنند و پیشانی‌اش را می‌شکنند! به راستی دیوانه‌ها کدام سو هستند؟ درون آسایشگاه یا بیرون آسایشگاه؟ به نظر می‌رسد قاعده باید تغییر کند. این یک اصل مهم است. آیا دیوانه‌ها کسانی نیستند که در قرن بیست و یکم به دنبال کشورگشایی هستند؟ دیوانه‌ها کسانی نیستند که گرم شدن زمین و تغییرات آب‌وهوایی اصلا برایشان مهم نیست؟ دیوانه‌ها کسانی نیستند که هم‌نوعانشان را آزار می‌دهند و به آنان صدمه می‌زنند؟ یعقوب از آدم‌هایی

پیش از انتشار کتاب، در مطبوعات می‌نوشتید. چه شد که به دنیای نوشتن داستان راه پیدا کردید؟

شاید کمی اغراق‌آمیز به نظر بیاید اما واقعیت همین است که من از دوران بچگی دوست داشتم نویسنده شوم. همیشه برای خودم داستان می‌ساختم. چیزی با من به دنیا آمده بود و آن میل به قصه‌گفتن و قصه‌شنیدن بود. جهان من، از همه اطرافیانم جدا بود. در دنیای من، تخیل حرف اول را می‌زد و به خاطر همین هم همیشه عنصر نامطلوب به حساب می‌آمدم، چون قواعد دنیای بقیه بچه‌ها را رعایت نمی‌کردم و در دنیای به شدت فانتزی خودم زندگی می‌کردم و به خاطر همین هم همیشه تنها بودم! شاید همین تنهایی آخر سر مرا نویسنده کرد. ظرف چهار سال اخیر، چهار کتاب از شما منتشر شده. «جان‌های شعله‌ور» آخرین رمان شماست. کمی درباره داستان این رمان بگویید؟

داستان رمان درباره جوانی است به نام یعقوب! اصلا راوی هم خود اوست. تمام رمان در یک آسایشگاه روانی می‌گذرد. راوی دیوانه نیست اما به جهان دیوانگان پناه برده است. جهانی که در آن، قواعد خاص خودش را دارد؛ آدم‌هایی که درخت‌ها را غول می‌بینند، می‌خواهند قشون بکشند و به سرحدات ایران و روسیه حمله کنند، چون سربازان روسی متعرض جان و مال و ناموس ایرانی‌ها شده‌اند، کسی فکر می‌کند که موش کور است و... راوی از زندگی گذشته‌اش رنج می‌کشد و به طور دائم شبح غنچه خواهر لالش را در ته باغ آسایشگاه می‌بیند که آتش‌زنه را می‌چرخاند تا زغال‌ها خوب خوب سرخ شوند و برای پدرش که پای منقل نشسته، ببرد و... همه چیز یعقوب را آزار می‌دهد و دایما به نشخوار خاطرات آزاردهنده می‌پردازد تا اینکه برای او اتفاقاتی می‌افتد...

ایده نوشتن این رمان از کجا آمد؟

یاس امین‌الدوله



اولین کتاب سمیه کاظمی حسنونند، که نشر ورا آن را منتشر کرد. مجموعه داستانی مشتمل بر ۱۰ داستان کوتاه، با مضامینی مانند تنهایی، مسائل حوزه زنان، جهل و خرافات و... است که مکان داستان‌ها، مکان‌های متفاوتی مانند شهر، روستا و... است. نام برخی از داستان‌های کتاب عبارت است از: «من جانانان مرغ دریایی نیستم»، «سنجد و تانوره»، «گل و مرغ» و...

برشی از کتاب:

تخم‌مرغ را توی دست‌های چاق و گوشتی‌اش گذاشته بود. هر اسمی را که می‌گفت، لحظه‌ای مکث می‌کرد و وردی می‌خواند. هنوز اسم زری از دهانش بیرون نیامده بود، که تخم‌مرغ توی دست‌هایش له شد و زرده و سفیده‌اش به هم ریخت. خاتون مثل اسفند روی آتش از جا پرید و گفت: «می‌دونستم! از همون روز اول چشم دیدن منو نداشت.» و شروع کرد با مشت به سینه‌اش کوبید و دوباره گفت: «الهی به حق این وقت و ساعت عزیز، جز جیگر بگیرم!»

کاپیتان و دوشنبه



«کاپیتان و دوشنبه» دومین کتاب سمیه کاظمی حسنونند است که نشر آوند دانش آن را منتشر کرد. این کتاب مشتمل بر پانزده داستان کوتاه است که عمدتاً حول مسائلی مانند جنگ، محیط‌زیست، تنهایی، هجوم تکنولوژی و... استوار شده‌اند. در این مجموعه داستان، داستان‌هایی مانند فانوس و نیمه‌شب، زن‌ها و پنجره‌ها، دسته پامچال‌های وحشی، ماه‌منبر و... وجود دارند. این داستان‌ها در پهنه جغرافیایی متفاوت رخ می‌دهند.

برشی از کتاب:

خانم روی یکی از کرت‌ها نشسته و می‌گوید: بی خود نیست که می‌گن روباه پر حيله. خودت می‌گی سم ریختی روی گوشت و انداختی کنار بوت‌ها و لب زده. الله اکبر. بعد می‌گن حیوون زبون بسته هیچ نمی‌فهمه. این از آدم‌زاده هم بیشتر می‌دونه. کنار خاور خانم می‌نشینم و می‌گویم: «حالا چیکارش دارید؟ اینم دو خوشه یاقوتی بخوره این وسط.» آقا زمان زیر چشمی به من نگاه می‌کند می‌گوید: «یه خوشه خانم؟ این جونه‌مرگ شده تا می‌تونه از شون می‌خوره و بقیه رو هم درب‌وداغون می‌کنه. چه خوشه‌هایی! عینهو گوهر شب چراغ می‌مونن. شیرین شیرین.»